



مفهوم توسعه در اندیشه‌های امام خمینی (ره)

حضرت امام (ره) شرط اول و قدم اساسی برای رشد و توسعه کشور را تغییر زمامداران وابسته، تشکیل حکومت اسلامی و تحصیل استقلال می‌دانند.

خبرگزاری فارس: حضرت امام (ره) شرط اول و قدم اساسی برای رشد و توسعه کشور را تغییر زمامداران وابسته، تشکیل حکومت اسلامی و تحصیل استقلال می‌دانند.

اشاره:

تبيين رهنمودهاي بنيانگذار انقلاب اسلامي، از گامهاي اساسي در تداوم و تعميق نظام اسلامي ايران به خصوص در شرايط امروز جهان است. در آستانه قرن بيست و يكم تحولات گسترده اي را در زندگي بشر از جنبه هاي مختلف شاهد هستيم؛ يكي از مهمترين جنبه هاي اين دگرگوني، تحولي است که در مورد نقش دولت در توسعه و توسعه اقتصادي پديد آمده است. بدین خاطر، بازبینی و ترسیم خطوط فکری سیاسی - اقتصادي امام راحل در شرايط کنوني درباره نقش دولت اسلامي در توسعه و توسعه اقتصادي اگر چه کار آساني نيست، اما قدمي مهم به شمار مي رود. هدف دولت اسلامي از دیدگاه حضرت امام (ره) همان هدف نهايي ادیان آسماني يعني "توسعه معرفت ا... " است و قرار است انسان با همه ابعاد مادي و معنوي اش ساخته شود. بنابراین، ماهیت دولت اسلامي با دولتهای دیگر اعم از استبدادي، لیبرال و سوسیالیست که هدفشان حداکثر کردن رفاه مسؤولان و کارمندان عالی رتبه دولت یا حداکثر کردن رفاه مادی جامعه است، تفاوت اساسی دارد.

چشم انداز تاریخی

درباره نقش مناسب دولت برای اعتلای توسعه و توسعه اقتصادي، توافق زیادی بین مکاتب مختلف اقتصادي وجود ندارد. در واقع، تعیین حدود دخالت دولت در حوزه فعالیت های اقتصادي مهمترین مسأله ای است که از بدو شکل گیری اندیشه اقتصادي جدید، مدنظر اقتصاددانان بوده است. در تاریخ اقتصادي غرب، بعد از رنسانس، از جهت میزان دخالت و نقش آفرینی دولت در حوزه اقتصادي چهار دوره را می توان در نظر گرفت:

1- از قرن شانزدهم تا اواخر قرن هجدهم که دولتهای مرکانتالیست اروپا در زمینه اقتصاد و تجارت نقش عمده ای ایفا کردند.
2- قرن نوزدهم عصر دولتهای لیبرال بود که وظایف دولت را تأمین امنیت عمومي، دفاع از تمامیت ارضي کشور و سرمایه گذاری در بخش هایی می دانستند که به تولید نیازهای عمومي نظیر آموزش و پرورش می پردازد.
3- در نیمه اول قرن بیستم، دو واقعه انقلاب اکتبر روسیه و بحران اقتصادي 1929 سبب افزایش نقش دولت و ایجاد "دولت رفاه" شد.

4- در ربع پایانی قرن بیستم، رویکرد نئولیبرالیسم توانست اندیشه های دولت محور سوسیالیستی و کینزی را از صحنه خارج کند. پایان جنگ سرد و فروپاشی اقتصادهای متمرکز و تحت کنترل، بروز بحران های مالی در دولتهای رفاه، به علاوه بحران دولتهای ناتوان در آفریقا و جاهای دیگر و فروپاشی دولتها و انفجار ضرورت های انسانی در این نقاط، همه و همه مفاهیم و تصورات موجود درباره جایگاه دولت در جهان و نقش بالقوه آن در تأمین رفاه بشري و توسعه اقتصادي را به چالش طلبید.

درباره رد نقش دولت در توسعه و توسعه اقتصادي و طرفداري از ساز و کار بازار و جایگزینی جامعه مدني به جاي دولت می توان گفت: تجربه چهارصد ساله غرب و تجربه پنجاه سال اخیر کشورهای در حال توسعه، این درس را به ما می دهد که هر چند توسعه اقتصادي دولت محور با شکست مواجه شده، توسعه اقتصادي بدون دخالت دولت نیز با بحران های اجتماعي، اقتصادي، انسانی و زیست محیطي مواجه شده و خواهد شد.

بدین ترتیب، می توان گفت که توسعه همه جانبه و حقیقی تنها با وجود يك دولت کارا، سالم و مؤثر، ممکن است.

در همین رابطه، امام خمینی (ره) عامل اصلي عقب ماندگی مسلمانان را "عدم تشکیل حکومت حق" دانسته و می فرماید: "اگر گذاشته بودند که حکومتی که اسلام می خواهد، حاکمی را که خدای تبارک و تعالی امر به تعیین اش فرموده است، رسول اکرم (ص) تعیین فرمود، اگر گذاشته بودند که آن تشکیلات پیش بیاید، حکومت اسلامي باشد، حاکم، حاکم منتخب منصوب من قبل ا... تعالی باشد، آن وقت مردم می فهمیدند که اسلام چیست و معنی حکومت اسلامي چیست." (1)

ایشان وجود حکومت شاهنشاهی را در طول تاریخ ایران، و شاهان جنایتکار و خیانتکار سلسله پهلوی که سر سپرده استعمار خارجی بوده اند، عامل عقب ماندگی و انحطاط ایران و ایرانیان می دانند و معتقدند، رژیم پهلوی به عنوان آلت دست اجانب و استعمار، آسیب های فرهنگی، مذهبی، سیاسی، آموزشی، اقتصادي و نظامي فراوانی را بر ایران و ایرانی وارد آورد.

مسأله وابستگی رژیم ها، مؤ لفه مهمی در توسعه نیافتگی به شمار می آید. "سیمون کوزنش" در کتاب "رشد نوین اقتصادي" می نویسد: "بی شباهت به تمام کشورهای توسعه یافته کنوني جهان، اکثر کشورهای در حال توسعه امروز، با مشکلات رشد اقتصادي، بعد از يك دوره طولانی وابستگی و عدم استقلال سياسي روبه رو می شوند. در حالی که در مقابل، کشورهای پیشرفته امروزي جهان، توسعه اقتصادي خود را در شرايط استقلال سياسي آغاز کردند."

این برنده جایزه نوبل در جواب این پرسش که چرا در میان کشورهای اروپای غربی، انقلاب صنعتی در بریتانیا آغاز شد و نه کشورهای بزرگ تر و پرجمعیت تر مثل روسیه و فرانسه، می نویسد: " شاید بزرگ ترین دلیل وقوع انقلاب صنعتی در بریتانیا، موقعیت جغرافیایی آن است که مردم آن توانستند اتحاد سیاسی به دست آورند و راه را برای پیدایش یک چهارچوب سیاسی و اجتماعی منظم و سازمان یافته هموار ساخته تا در آن مبتکران بتوانند با استفاده از قوه ابتکار و خلاقیت خود زمینه را برای تغییرات اقتصادی و فنی مهیا سازند. و در جای دیگر می گوید:

توسعه اقتصادی و صنعتی کشورهای توسعه نیافته منوط به تحولات سیاسی و جابه جایی نیروهای اجتماعی در آن کشورها می باشد. در این باره و در خصوص ایران، "پروفسور جکوبس" از دانشگاه هاروارد تحقیقی در مناسبات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در سال های 1346 - 1349 انجام داده است که نتیجه نهایی آن، دو مطلب است:

1- ساختار زیربنایی اقتصادی رژیم شاه به صورتی است که سال 1980 را نخواهد دید.

2- ساختار سیاسی - اجتماعی رژیم شاه به گونه ای است که نه تنها عاملی برای توسعه اقتصادی ایران نیست، بلکه خود بزرگترین مانع توسعه اقتصادی ایران می باشد.

حضرت امام (ره) نیز شرط اول و قدم اساسی برای رشد و توسعه کشور را تغییر زمامداران وابسته، تشکیل حکومت اسلامی و تحصیل استقلال دانسته و می فرمود:

"جمله کلام آن که این زمامداران خائن ... باید عوض شوند تا کشور عوض شود." (2)

انقلاب اسلامی در ایران به تغییر ساختار سیاسی نظام وابسته منجر شد و این آغاز تحول بزرگی بود که باید خسارات و آلودگی ها و ساختارهای اقتصادی و فرهنگی کشور را دگرگون می کرد، اما به دلیل شروع جنگ تحمیلی در سال 1359 عقب ماندگی مضاعفی از لحاظ اقتصادی بر کشور تحمیل شد.

بنابراین، آغاز فراگرد مستقل توسعه همه جانبه در ایران بعد از جنگ و بعد از فرمان امام (ره) برای سازندگی و تدوین برنامه پنج ساله اول می باشد، هر چند مقدمات فراگرد توسعه با تدوین قانون اساسی و ایجاد محیط سیاسی آرام و حفظ تمامیت ارضی و وحدت ملی از قبل فراهم شده بود. حال سؤال اساسی این است که از نظر حضرت امام (ره) نقش دولت اسلامی در ایجاد توسعه و توسعه اقتصادی چگونه می تواند باشد؟

قبل از پاسخ گویی، لازم است به طور مختصر مفهوم توسعه، ابعاد و عناصر آن، ویژگی ها و تمایزات دولت اسلامی و اهداف آن شناخته شود تا در پرتو آن نقش دولت در توسعه روشن تر گردد.

مفهوم توسعه و ابعاد آن

"توسعه" فرایندی است اجتماعی و مبتنی بر عقلانیت عمل، که در این جریان، جامعه از وضعیت غیرعقلانی نامطلوب به سوی وضعیت عقلانی مطلوب گذر می کند. این فرایند در غرب بدون برنامه ریزی خاص ناظر به کل جامعه و بدون کوشش های سنجیده، به طور تدریجی و با تغییر و تحول در ساختار فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به وقوع پیوست و هدف آن رفاه مادی و افزایش مداوم درآمد سرانه بود. این افزایش مرهون به کارگیری روش های تولید مبتنی بر دانش و منشأ عقلانیت عمل اقتصادی و اجتماعی است.

اما فرایند توسعه در کشورهای در حال توسعه، بعد از جنگ جهانی دوم روندی متفاوت داشت. توسعه این کشورها که با هدف رسیدن به پیشرفت ها و خط مشی صنعتی شدن و با تأکید بر انتقال تکنولوژی و انباشت سرمایه برای رسیدن به هدف فوق آغاز شده بود، روندی تند و سریع داشت که با کوشش های برنامه ریزی شده از طرف سازمان ها، حرکت های اجتماعی، به ویژه از طرف دولتها همراه بود. از آن جا که ساختارهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی این کشورها با این تحول سازگاری و همخوانی نداشت و اغلب این کشورها هدف اصلی را رشد اقتصادی دانسته و توسعه اقتصادی را به منزله مهمترین جزء توسعه تلقی می کردند، از عدالت، انسانیت، ارزش های متعالی، مشارکت سیاسی و محیط زیست غفلت نمودند و بدین ترتیب، از اواخر دهه هفتاد تا کنون بحران فکری همگانی و شایعی در حوزه های نظری مرتبط با مسائل توسعه اتفاق افتاده که ناشی از ناتوانی در ارایه تعریفی قابل قبول از مفهوم توسعه است.

گروهی از اندیشمندان، رفع وابستگی و مسأله ضرورت ایجاد نظم نوین بین المللی را عامل اساسی توسعه و نظام سرمایه داری سلطه گر را مانع تحقق آن دانسته اند و از جنبه داخلی، روابط استثماری را محکوم و نظام مالکیت جمعی را پیشنهاد نموده اند. از سوی دیگر، بعد از شکست مکتب نوسازی (نظریه غالب توسعه) به خاطر بروز نابسامانیهای اجتماعی و آسیب های فرهنگی و محیط زیستی و رشد قارچ گونه حلی آبادها و زاغه ها، عده ای از اقتصاددانان، رفع فقر مطلق را هدف بنیادین توسعه تلقی کرده و برای تحقق آن "راهبرد نیازهای اساسی" را پیشنهاد کرده اند.

ناکامی بیشتر کشورهای کمتر توسعه یافته در دستیابی به توسعه از یک سو، و میوه های تلخ توسعه غرب (از قبیل افزایش شکاف های طبقاتی، از خود بیگانگی انسان در اثر بت وارگی و شیئی شدن روابط انسانی، قدرت بی مهار شرکت های بزرگ و احزاب و دستگاه های دولتی، عقلانیت ابزاری و تسلط افسانه ای تکنولوژی بر انسان، افزایش هزینه های اجتماعی ناشی از خودمحوری و نفع طلبی و مهمتر از همه، تخلیه نظام محتوایی جوامع غربی از فلسفه زندگی و مرگ) از سوی دیگر، موجب شد که در دو دهه اخیر مباحث توسعه پایدار، توسعه انسانی و توسعه حکیمانه به نحو گسترده ای در ادبیات توسعه طرح و رایج شود. اگر زمانی عنصر اصلی

توسعه رشد اقتصادي بود، امروزه چهار موضوع: "رشد اقتصادي"، "عدالت در توزيع"، "مشارکت سياسي"، و "ارزش هاي متعالي"، عناصر اصلي توسعه انتخاب شده اند. اگر در ابتدای دهه شصت میلادی بیش تر بعد اقتصادي توسعه مورد توجه بود، امروزه به ویژه بعد از انقلاب اسلامي ايران و ابطال نظريه "افیون بودن دین برای توده ها" و بعد از چالش جدي دین با سکولاریسم، ابعاد دیگر توسعه نیز مورد اقبال قرار گرفته؛ به نحوی که در سال 1986 متخصصان توسعه در همایش "موضوعات اخلاقي در توسعه" در کلمبوی سريلانکا به این توافق دست یافتند که تعریفی کامل از توسعه باید شش بعد اقتصادي، اجتماعي، سياسي، فرهنگي، الگوي زندگي کامل و زیست محيطي را مد نظر قرار دهد.

حضرت امام(ره) در مورد توسعه فراگیر می فرماید:

این مسلم است که از نظر اسلامي حل تمامی مشکلات و پیچیدگی ها در زندگي انسان ها تنها با تنظیم روابط اقتصادي به شکل خاصي حل نمی شود و نخواهد شد. بلکه مشکلات را در کل نظام اسلامي باید حل کرد و از معنویات نباید غافل بود که کلید دردهاست. ما معتقدیم تنها مکتبی که می تواند جامعه را هدایت کند و پیش ببرد، اسلام است و دنیا اگر بخواهد از زیر بار هزاران مشکلي که امروز با آن دست به گریبان است نجات پیدا کند و انسانی زندگي کند، انسان گونه، باید به اسلام روی بیاورد. " (3)

از دیدگاه ایشان، مشکل اصلي توسعه غرب و شرق غفلت از معنویات و عدم اعتقاد واقعي به خداست. ایشان در خطابی به گورباچف رهبر شوروی سابق می گویند:

"آقای گورباچف! باید به حقیقت رو آورد؛ مشکل اصلي کشور شما مسأله مالکیت و اقتصاد و آزادي نیست. مشکل شما عدم اعتقاد واقعي به خداست، همان مشکلي که غرب را هم به ابتذال و بن بست کشیده و یا خواهد کشید. " (4)

توسعه غرب که با پیشتازی طبقه متوسط و حرکت هاي اجتماعي سازمان یافته از سوی آن ها و نخبگان فکري عصر روشنگري به ثمر رسید، چون درک ناقصي از خداوند داشت و بهشت مادي را هدف قرار داده بود، میوه هاي تلخي به بار آورد که از همه مهمتر فقدان محتوای زندگي است و این همان ابتذال و بن بست غرب است.

دولت اسلامي؛ مفاهیم؛ ویژگیها

در اصطلاح سياسي، دیدگاه هاي مختلفی درباره دولت و مفهوم آن وجود دارد. برخي تفاوتی بین دولت و هیأت حاکمه قائل نیستند و مفهوم حکومت یعنی "فرمان راندن" را به صورت هم معنا و مترادف با مفهوم دولت به کار می برند. اما بیشتر اندیشمندان سیاست، دولت را عبارت از کیفیتی از خود ملت دانسته اند؛ نیرویی که از اجتماع مردم واحد و متشکل در سرزمین معین و محدود آزاد می شود. دولت، قدرت عمومي کاملی است که به حکومت شأن و حیثیت می بخشد. البته حکومت هم مجري و حامل اقتدار دولت است و این اقتدار مستمر، فراتر از حکام و اتباع بوده و به کشور و سازمان سياسي آن، تداوم و همبستگی می بخشد.

دولت در این مفهوم عام دارای چهار عنصر اساسي است: قلمرو، مردم، حاکمیت و حکومت. ممکن است تعداد جمعیت یا وسعت قلمرو تغییر یابد، اقتدار و حاکمیت سياسي داخلي و خارجي دستخوش تحول شود، یا شکل و نوع حکومتها عوض شود، ولي دولت و نظام سياسي - اجتماعي ثابت باشد. دولت با این کیفیت، زوال ناپذیر است، ولي مادامي که مردم محفوظ و نظام اجتماعي آن ها تداوم و مشروعیت داشته باشد، برکناری حکومتها موجب زوال دولتها نمی شود. به بیان دیگر، هر تغییری در حکومت به معنای بروز بحران در دولت نیست؛ بودن یا نبودن دولت بستگی به بودن یا نبودن جامعه و مشروعیت نظام اجتماعي دارد و تا وقتی نظام اجتماعي تداوم و مشروعیت دارد، دولت هم خواهد بود؛ زیرا هر نظام اجتماعي به هر شکلي که باشد احتیاج به استقرار نظم، عدالت و امنیت خواهد داشت و هیچ جامعه ای فارغ از احتیاج به این سه رکن زندگي اجتماعي نخواهد بود.

بنابراین، آنچه بنیان و پایه اساسي دولت را تشکیل می دهد، نه تعداد جمعیت، وسعت قلمرو، اقتدار سياسي داخلي و خارجي و نه شکل و نوع حکومتهاست، بلکه "وحدت سياسي فکري" یا "قدرت سياسي واحد ناشی از وجود جمعي مردم" است که اساس هر دولتي را پی می ریزد و البته، این وحدت و قدرت در چهارچوب قلمرو، جمعیت، حاکمیت و حکومت خاصي قرار می گیرد.

ایشان در ارتباط با جایگاه دولت و ملت و نگرش آنان نسبت به هم در يك حکومت الهي می فرمایند:

"خاصیت يك حکومت محرومین و مستضعفین و حکومت مردمی این است که مجلس اش می فهمد مستضعفین و محرومین یعنی چه، هم حکومت و وزرا می فهمند که یعنی چه، هم رئیس جمهور و رئیس مجلس اش می دانند که این محرومیت یعنی چه. برای این که خودشان لمس کرده اند، خودشان لمس محرومیت را کرده اند ... و لهذا خاصیتی که حکومت محرومین دارد چند چیز است: یکی این که چون احساس کرده اند محرومیت را به فکر محرومین می توانند باشند ... به خلاف آن قشري که سابق متکفل این امور بود، نمی توانستند بفهمند ... یکی از خاصیت هاي بزرگ اش این است که این ها دیگر از قدرت ها نمی ترسند. خاصیت اعیانیت و اشرافیت به اصطلاح و رفاه این است که چون همیشه خوف این مطلب که مبادا از این مقام پایین بیایم و مبادا يك لطمه ای به اشرافیت من بخورد، این خوف، اسباب این می شد که نسبت به زیردست ها ظالم و نسبت به بالا دست ها توسري خور باشد ... خاصیت حکومت رفاه طلبان است که در مقابل سفارتخانه هاي خارجي ذلیل بودند و در مقابل رعیت خودشان و قشر محرومین با کمال قلدری رفتار می کردند ... حکومت محرومان این خاصیت را دارد که امروز اگر رئیس جمهور امریکا بیاید این جا خواهد به يك نفر از کارمندهاي دولت ما يك درشتي بکند يك سيلی می خورد ... " (5)

بنابراین، اولاً ماهیت و طبیعت حکومت اسلامي نه بر اساس خودخواهي بلکه بر اساس خیرخواهي و حتي عشق به مردم است. ثانیاً بر خلاف حکومتهاي ستمگر که هدفشان حداکثر کردن رفاه مادي مسؤولان و کارمندان حکومت است، و برخلاف حکومتهاي لیبرال

کلاسیک یا سوسیالیستی که هدفشان حداکثر کردن رفاه مادی جامعه است، هدف حکومت اسلامی همان هدف نهایی انبیا الهی و ادیان آسمانی یعنی "توسعه معرفت..." است. ثالثاً یکی از مقدمات ضروری برای تحقق هدف فوق، تربیت و تهذیب انسان است. هدف اسلام و قرآن کریم آن است که انسان با همه ابعاد مادی و معنوی اش ساخته شود. حتی عدالت اجتماعی با تمام اهمیتی که دارد مقدمه ای ضروری برای انسان سازی و در نتیجه "توسعه معرفت..." است. اسلام مادیات را نیز به خدمت معنویات در می آورد و با تنظیم فعالیت های مادی راه را برای اعتلای معنوی انسان می گشاید و مادیات را چنان تعدیل می کند که به الهیات منجر شود. اسلام گرچه به حکومت و روابط سیاسی و اقتصادی جامعه اهتمام می ورزد، ولی این اهتمام برای آن است که همه شرایط به خدمت تربیت انسان مهذب و با فضیلت درآید. بر این اساس، اقتصاد زیر بنا نیست؛ زیرا غایت انسان اقتصاد نیست. همچنین اقتصاد هدف نیست، بلکه وسیله ای برای نیل به هدفی والاتر و بالاتر یعنی فرهنگ اسلامی است.

حال سؤال این است که چگونه مردم و حکومت می توانند به این اهداف والا دست یابند، در حالی که انسان ها در معرض خطا، اشتباه، فراموشی، ستم، و انواع آلودگی ها و خودخواهی ها قرار دارند؟ در طول تاریخ، هم حکومتها در پی حداکثر کردن رفاه خود و کارمندانشان بوده اند، و هم جامعه های مدنی در طول دو بیست سال اخیر در پی حداکثر سازی رفاه سرمایه داران یا رفاه کارگران و دستمزد بگیران و یا در حالت خوش بینانه در پی رفاه مادی جامعه حرکت کرده اند و به طور معمول در این مدت معنویات هیچ جایگاهی نداشته است.

حضرت امام (ره)، راه حل اساسی این مشکل را در نظام "اجتماعی - فرهنگی" اسلام با محوریت "ولایت فقیه" که ادامه ولایت رسول... (ص) و امامان معصوم (ع) است می دانند و آن را تنها شکل قانونی و شرعی در عصر غیبت معرفی می کنند. از دیدگاه حضرت امام (ره)، ولی فقیه عادل و عالم به عنوان رهبر دولت اسلامی در عصر غیبت مسؤول پیاده کردن نظام اجتماعی اسلام در همه ابعاد آن است، و همان اختیارات و ولایتی که معصومین (ع) داشته اند، دارا می باشد. به نظر ایشان، ولی فقیه می تواند در صورتی که مصالح اسلام و مسلمانان اقتضا نماید احکام فرعی دیگر را به صورت موقت تا وقتی که آن مصلحت وجود دارد، تعطیل نماید. همچنان که حکومت می تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است در موقعی که آن قرارداد خلاف مصالح کشور و اسلام باشد یک جانبه لغو نماید و می تواند از هر امری، چه عبادی و چه غیرعبادی که جریان آن خلاف مصالح اسلام است، مادامی که چنین است، جلوگیری کند.

از نظر ایشان معیار دخالت دولت در امور کشور، مصالح مردم، کشور و اسلام است که تشخیص نهایی این مصالح بعد از مشورت های کارشناسی بر عهده ولی فقیه است.

پی نوشت ها:

- 1- صحیفه نور (چاپ اول: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی) ج 1، ص 165.
- 2- امام خمینی (ره)، کشف الاسرار (انتشارات پیام اسلام، بی تا) ص 222
- 3- صحیفه نور، ج 20، ص 129.
- 4- همان، ج 21، ص 66.
- 5- همان، ج 18، ص 52 - 53.